قصیده سلوکیه: به یاد خاستگاه و سیر و سلوک شاعر

ا، ح

رسید چامه‏ی شیرین دلنشین منا ز دوستدارِ من و یار نازنین منا ز دوستدارِ کهن،خواجه‏تاش خردی من‏ مروجی که بود یار بی‏قرین منا دبر دانا،فرهنگمند فرهنگی‏ یکی به شعر دری نکته آفرین منا پدرش واعظ فحل و مروّج مذهب‏ نیاش عالم نحریر پاک دین منا پدرش،بر سر منبر همیشه عرشه‏نشین‏ نیاش،برسر سجاده هم‏نشین منا مروجی که رواج است از او متاع ادب‏ مروجی که بهار است و فرودین منا مرا ز غربت مغرب کشاند نامه‏ی او به شرق ایران،زی شهر و سرزمین منا به بیهق‏1و به جوین‏2و با طابران‏3و به توس‏4 به شادیاخ‏5و نشابور6و رامتین‏7منا به پاژ8و پارمد9و قائنات‏10و زاوه‏11و جام‏12 به اسفراین‏13و تون‏14و فارقین‏15منا به سبزوار،نه،بل سبزه‏زار خرّم من‏ به شادیاخ نه،بل شاخ یاسمین منا به مهر16و پادر17و فریومد18و سدیر19و چشام‏20 به کومش‏21و به مزینان‏22و باشتین‏23منا ز پامنار24مرا تا منار خسروگرد25 کشاند جاذبه‏ی عشق آتشین منا در آسمان وطن،سیر کرد خاطر من‏ بُراق‏26سیر در آمد چو زیر زین منا رسید سرّ27من آن‏گه به مرقد اسرار28 که سرّ اوست ز اسرار راستین منا رایتُ سرّ الاسرار فی تجسده‏ فقال لی:سر!یا خیر سائرین منا29 به ذوق،30سائر در سیر عالم ملکوت‏ به بحث‏31دائر در دور آخرین منا بر آستانه‏ی او سرنهاده شاگردان‏32 دو تن از ایشان،اجداد33حق گزین منا «همه قبله‏ی من عالمان دین بودند»34 منم که مذهب عشق است کیش و دین منا به درد عشق شدم مبتلا اگر،چه عجب؟ که مُهر عشق بُوَد نقش در جبین منا میان واجب و ممکن میانجی آمد عشق‏ سرشته است به عشق تو35ماء و طین منا شمیم عشق توام هست طرفه معجونی‏ که شد به دستِ تو با آب و گل عجین منا به شاخ سدره‏36مرا مرغ جان قراری داشت‏ نجست شاخ دگر مرغ آمّین منا شدم به عشق و ولا مبتلا نه از سر خویش! چه‏گونه رُست سپر غم ز پارگین منا! چه نسبت است الا!تاج فقر و فرق گدا! من گدا و چنین تاج بسّدین منا! صغیر بودم و از شعر عارفانه شدی‏ مذاق جانم چون شهد و انگبین منا به نوجوانی از طبع پُر«ترانه»ی‏37من‏ مشام پیر و جوان گشت مشک‏چین منا معاشر من«ایاک نعبد»همه وقت‏ مصاحب من«ایاک نستعین»منا به وقت ذکر جلی‏38در صوامع ازلی‏ فتاد رخنه ز گلبانگ‏39پر طنین منا پیاه‏40خوردم و گشتم ز باده آن‏سان مست‏ که از یسار ندانستمی یمین منا گه سماع به رقص آمدم چو مولانا ز شور جذبه به عیوّق شد حنین منا به رخش جذبه سوار و به هفت خوان مهمان‏ که عشق بود فریدون و آبتین‏40منا ولی دریغ که عشقم گذاشت پا به فرار چو گرگ عقل فتادی به پوستین منا ز درس و بحث و کتابم فزود شک و گمان‏ فتاد رخنه از این راه در یقین منا بتاخت بر من وپی کرد عشق مرا مکید خون ز ورید من و وتین منا گرفت پیر خرد هم‏چو زال بر من راه‏ نشست رهزنِ اندیشه در کمین منا بتاخت طفل خرد بر سرم سلامان‏وار42 نواخت دایه‏ی ابسال‏43گر سرین منا بلوهری‏44ز سراندیب‏45معرفت نرسید بماند گرسنه بوذاسف‏46بطین منا مرا ز خوف و رجا بود جان و دل به دو نیم‏ گرفت اوج چو اندیشه‏ی رزین منا خرد مرا رومئو،عشق شد مرا ژولیت‏ کنار کُشته‏ی این گشت آن دفین منا47 بلی ز ظنّ و گمانی که اثم بود و گناه‏ به باد رفت یقین منا و دین منا ظنین به عشق بدی عقل و من ز روی یقین‏ شدم به عقل ظنین،چون شد او ظنین منا ز بعد تموین‏48یک چند باز تمکین‏49یافت‏ چو عشق گشت ضمان من و ضمین منا به ذکر دائم هو-لا اله الاّ هو- ز حصر فکر بنا شد دژ حصین منا50 به زور بازوی همت‏51به خاک افکندم‏ گرم خواطر52برخاستی به کین منا طلا شد عاقبت از کیمیاگر ذهبی‏53 مس وجود منا دانش مسین منا بزرگ عارف کامل،حکیم شیرازی‏54 به حق گشود چه خوش چشم پاک‏بین منا گه تروّح،روح و گه تجسّم جسم‏ به خلع و لبس‏55گه آن بودی و گه این منا حکیم رفت چنان خضر و من چو موسی مات‏56 نبود هیچ کسی ناصر و معین منا شدم مدرس و قاضی و اوستاد و وکیل‏ به هر کناره کسی بود خوشه‏چین منا یکی به شغل و عمل می‏شدی مرا مدیون‏ یکی به علم و ادب می‏شدی رهین منا به نصّ قرآن المال و البنون زینة نصیب گشت بنات من و بنین منا به مال و جاه نشد غرّه جان من هرگز اگرچه بود جهان جمله در نگین منا نداد باج دلم شاه‏وش به هیچ کسی‏ به کیقباد منا یا به کی پشین منا کسی ز کلک در افشان من ندید و نخواند مدیح هیچ کس از خواجه و تکین منا به شرق و غرب شدم مشتهر به علم و عمل‏ چنین گذشت شهور من و سنین منا تب شباب گذشت و شب شراب گذشت‏ گذشت نوبت کاکا و کاترین منا بلی چو آتش پنهان به زیر خاکستر نهفته عشق خدا بود در جنین منا خریده بود دل من ندیده یار و نبود به جز اویس قرن هیچ کس قرین منا گذشت پنجه‏ام از عمر تا ز جذبه‏ی حق‏ گداخت آتش دیگر دل حزین منا شب تولد عیسی،به توس،ساقیِ جان‏ بریخت باده‏ی دیگر به ساتکین منا اگرچه دایه‏ی عشقم گرفته بود ز شیر گرفت شیردلی جای در عرین منا در آستان رضا بسته شد به دست قضا بر آستانه‏ی عشق وی آستین منا ز فیض ضامن آهو،به هفت وادیه فقر رسید نقش سلیمانی نگین منا شدم به تخت طریقت سوار و گشت تمام‏ به سیر فقر و فنا سیر واپسین منا منم کنون و دلی آرمیده خرم و شاد که شد ز عشق،جهان،جنت برین منا خلیل خاطر من دید چون افول عقول‏ به تیغ لا زد بر فرق آفلین منا57 ز دام عقل چو یوسف برآمدم از چاه‏ عزیز گشت بسی گوهر ثمین منا ز چاه طبع چو بیژن برآمدم که شدی‏ منیژه طرّه‏ی او رشته‏ی متین منا اگرچه عقل،زلیخا صفت،مرا می‏خواست‏ رسید برهان از رب العالمین منا58 نبود برهان هیچم به غیرِ جذبه‏ی حق‏ که شد معین دل زار مستعین منا ورای طور عقول است طور کشف و شهود بدید طور دگر چشم پاک‏بین منا چو طور هستی خود را ندید دیده‏ی من‏ ز عشق،سینه‏ی من گشت طور سین منا نسیب من به کهک گشت خانه‏ی صدرا تمام شد به قم اندر چو اربعین منا مرا به شام رسید آن چنان فتوحاتی که در به مکه یکی دید محیی دین منا به خواب بود فتوحات شیخ اکبر59اگر به یقظه بود فتوحات یاء و سین منا به زینبیه و در شام شاهدی برسی‏ شب از تجسد اجداد طاهرین منا نگویمت که چه‏ها دیدم و چه بشنیدم‏ ندیدی و نشنیدی تو حور عین منا امین نوشت جواب مروجی که سرود «صبا رسان تو سلامی سوی امین منا60

پی‏نوشت‏ها

(1)-بیهق،از شهرهای کهن خراسان،خاستگاه شاعر.

(2)-جوین،ناحیتی حاصل‏خیز در خراسان،خاستگاه‏ رجالی چون امام الحرمین جوینی.

(3)-طابران،بخشی از توس بوده است در برابر نوغان.

(4)-توس،شهر کهن خراسان،مشهد امام رضا.

(5)-شادیاخ،بخشی از نیشابور.

(6)-نشابور-نیشابور-ابر شهر خراسان.

(7)-رامتین از محال بخارا،خاستگاه خواجه علی رامتینی‏ که به گزارش جامی در نفحات،مولوی به او به دیده‏ی‏ تفخیم می‏نگریسته است.

(8)-پاژ،خاستگاه فردوسی.

(9)-پارمد،(فارمد)از قراء توس.

(10)-قائنات که مرکز آن را اکنون بیرجند گویند.

(11)-زاوه،خاستگاه قطب الدین حیدر:تربت حیدریه.

(12)-جام،خاستگاه جامی:تربت جام.

(13)-اسفراین از شهرهای کهن خراسان.

(14)-تون،از مراکز قدیم خراسان،خاستگاه احمد تونی

(15)-فارقین(یا فارفین)

(16)-مهر،روستایی کهن در اطراف بیهق که با آئین مهر (میترائیسم)ربطی دارد.

(17)-پادر،روستایی کهن نزدیک در(دربار/قصر)ی‏ بوده است،چنان‏که پادرخت محله‏یی‏ست نزدیک‏ درختی و پامنار محله‏یی‏ست نزدیک مناری.

(18)-فریومد،از محال بیهق،خاستگاه ابن یمین.

(19)-سدیر(مخفف سه دیر)روستایی کهن که معبد «سه دیر»واقع در آن بر سابقه‏ی ادیان قبل از اسلام‏ (ادیان بودایی یا مانوی)در این منطقه دلالت دارد.

(20)-چشام یا چشم(به ضم ثانی).

(21)-کوه‏میش،بخشی از سبزوار،کومش یا قومس.

(22)-مزینان،روستایی کهن در اطراف سبزوار.

(23)-باشتین،روستایی کهن که انقلاب سربداران سبزوار از این روستا شروع شد.

(24)-پامنار محله‏یی و مسجدی در مرکز شهر سبزوار.

(25)-منار خسروگرد(خسروجرد)از آثار باستانی ایران، ساخته‏ی 505 هجری.

(26)-براق مرکوب پیامبر در شب معراج.

(27)-سرّ یکی از مراتب سبعه‏ی قلب(طبع،نفس،قلب، روح،سرّ،خفی،اخفی)که به اعتبار فنای نفس ناطقه‏ انسان در عقل فعال به آن سرّ نام نهاده‏اند.

(28)-حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار.

(29)-پارسی:روان(سرّ)اسرار(حاج ملا هادی‏ سبزواری)را در عالم لبس(به صورت متجسد و متجسم)دیدم.به من گفت:سیر کن ای بهترین‏ سالکان!

(30)-حکمت ذوقی یا حکمت اشراق یا ذوق التاله.

(31)-اشاره به حکمت بحثی یعنی فلسفه‏ی مشاء.

(32)-پس از وفات حاج ملا هادی سبزواری،شاگردان‏ بزرگ او را در مقبره‏ی او دفن کرده‏اند.

(33)-اشاره به دو تن از شاگردان حاج ملا هادی سبزواری، یعنی سید محمد امین الحکما معروف به آقای عراقی‏ (جدّ پدری استاد سید علینقی امین)و آقا میرزا یوسف‏ عربشاهی(جدّ مادری استاد سید علینقی امین)

(34)-مصرع از سعدی‏ست.

(35)-فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین‏ (سوره‏ی حجر،آیه‏ی 29)

(36)-سدره المنتهی در قرآن درختی‏ست در آسمان هفتم.

(37)-اشاره به ترانه‏ی فرشتگان(دفتر شعر سید حسن‏ امین،چاپ آذر 1343)که در سن شانزده سالگی شاعر چاپ و منتشر شد.

(38)-ذکر جلی(لسانی)در برابر ذکر خفی(قلبی)

(39)-گلبانگ:آواز بلند و«گلبانگ گرفتن»از مراسم‏ درویشی‏ست.

(40)-پیاله خوردن،دومین مرحله از مراحل سلوک در سلسله‏ی خاکسار.

(41)-ضبط صحیح این کلمه آتبین است ولی متاخران به‏ تصحیف آن را آبتین نوشته‏اند.

(42)-سلامان،فرزندی که از صلب پدر بی‏شهوت جدا شد و به طور مصنوعی(بی آن‏که در رحم مادر قرار گیرد)رشد کرد ولی بعد عاشق دایه‏اش شد.

(43)-ابسال،دایه‏ی سلامان که عاشق فرزند شیری‏ (رضاعی)خود شد.

(44)-بلوهر،مرشد بزرگی که به قصد راهنمایی و نجات‏ بوداسف از سراندیب به سوی او حرکت می‏کند.

(45)-سراندیب،محل هبوط آدم و خاستگاه بلوهر.

(46)-یوذاسف(بوداسپ)که در قصری به حکم پدر زندانی بود تا از فقر،مرض،فقرا،مرضی و مرگ و زوال‏ آگاهی پیدا نکنند.

(47)-در تراژدی رومییو و ژولیت،چون رومییو،پیکر ژولیت را دید به گمان این‏که معشوقه‏اش مرده است، خود را کشت و چون ژولیت به هوش آمد،معشوق خود را کشته یافت.او نیز خود را کشت.

(48)-تلوین از اصطلاحات متصوفه به معنی تغییر حال و در این‏جا به معنی شک و تردید.

(49)-تمکین در برابر تلوین به معنی استقامت در احوال و داشتن یقین و اطمینان.

(50)-حدیث سلسله الذهب،کلمة لا اله الاّ الله حصنی.

(51)-همت یعنی توجه و قصد قلب با تمام قوای روحانی‏ به جانب حق برای حصول کمال و تصرف در خود یا دیگران.

(52)-اشاره به نفی خواطر.

(53)-اشاره به سلسله‏ی ذهبیه است.

(54)-اشاره به شیخ محمد علی حکیم شیرازی.

(55)-خلع و لبس عبارت از قدرت روح کامل به مردن‏ جسمانی و خروج روح از کالبد به اختیار خود اوست. چنان‏که هر لحظه بخواهد بتواند از کالبد خود خارج شود و باز به اراده‏ی خود به کالبد خود برگردد.

(56)-اشاره به داستان خضر و موسی که در قرآن مجید آمده است و کارل گوستاو یونگ نیز از خضر به وجدان‏ مغفوله‏ی جمعی تعبیر کرده‏است و...

(57)-اشاره به ابراهیم خلیل،و تعبیر او«انی لا احب‏ الافلین».

(58)-یوسف پس از رویت برهان رب از وسوسه‏ی زلیخا مصون ماند.

(59)-شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی.

(60)-اشاره به قصیده‏ی زیر از آقای حسن مروجی:

صبا!رسان تو سلامی سوی امینِ منا سوی امینِ‏گرانقدر بی‏قرین منا رسان سلام و پیامی ز من،از این ره دور به آن عزیز به از جان نازنین منا امین که ختم حکیمان و خاتم ادباست‏ به راه علم و ادب،مرشو و معین منا امین که هست به دیدار،باغ و گلشن من‏ امین که هست به گفتار،انگبین منا به یاد او،غم بنهفته رفته از یادم‏ به شوق او شده شادان دل حزین منا نوازش است که از این کهین هماره کند بزرگ مرد سخن‏پرور مهین منا اگرچه بهره ندارم ز باده‏ی قربش‏ خوشم که دست‏خط اوست ساتکین منا خوشم که نیست گرفتار چون و چند دیار فرانشین بود و نیست همنشین منا منم که بسته‏ی شهر و دیار خویش شدم‏ شکست پای من و عزم آهنین منا به شهر من همه خوارند اهل معنی و علم‏ به یاد آر تو از باب پر حنین منا تو خود به شهر و دیار من آشنایی و نیست‏ نیاز وصف مکان من و مکین منا شدیم پیر در این بیشه‏زار خر پرور نبود پرورش شیر در عرین منا تو مهترانه به آسودگی گذاری عمر ترا نه درد مهین بوده،نه کهین منا مبین به ظاهر آرام و چهر خاموشم‏ نگر به حال پریش و دل غمین منا گذشت عمر به تحصیل حاصل و از دست‏ برفت فرصت چون گوهر ثمین منا نمی‏سزد که به پیرانه سر کنم تدلیس‏ کنون که گشته چو کافور مشک چین منا مرا به سوی خداوند راه پنهانی‏ست‏ گزید راه چنین قلب حق‏گزین منا طمع ز خلق از این پیشتر بریدم من‏ خداست یار دل زار مستعین منا به کار مذهب و دین نیست جای روی و ریا خصوص دین مبین،مذهب گزین منا خوشم خوشم که سرشته شده است هم ز نخست‏ به عشق و دوستی و مهر،ماءوطین منا منم کنون و عیالی و چند تن فرزند که بوده‏امد همه هم‏چو حور عین منا مراست مامک پیری که ساعتی دو ز روز به همدلی‏ش رود وقت بهترین منا دعای وی بودم چاره‏ساز و کارگشا دعای اوست سزاوار آفرین منا به زیر بال همای سعادتت خوش زی‏ تو،ای به دور یار راستین منا به نارسایی این شعر و چکامه مبین‏ به مهر خویش ببین قلب آتشین منا سخن تمام کنم،زان که ترسم آخر کار هم از اطاله ملال آورد امین منا